

لعل بیان حافظ

دکتر حمید طاهری *

چکیده

تحول زبان در طی زمان امری فطری و ذاتی است. زبان در حوزه‌ها و دستگاه‌های مختلف دچار تحول و تطور می‌گردد. واژه‌ها، واژه‌ها، معانی و مدلولهای واژه‌ها تغییر می‌یابند و مهمترین علل و عوامل تحول زبان؛ علل اجتماعی، ذهنی و لفظی هستند. عامه مردم در تحول زبان نقش دارند، زیرا برای ایجاد ارتباط به تحول و تغییر زبان مبادرت می‌ورزند و در این میان، شاعران و نویسندگان از نقش بسزایی برخوردارند. آنان علاوه بر ایجاد ارتباط، به فراخور نیات و اغراض بلاغی و زیبایی شناختی، زبان را از هنجار معمول خارج می‌سازند و معانی واژه‌ها را گسترش یا کاهش می‌دهند. شاعران در توسیع یا تخصیص بلاغی واژه‌ها، با نظر به خصوصیات مدلول اولی و قراردادی، چون رنگ، شکل، ارج و بهاء، شأن و مقام و...، واژه‌ها را در مفاهیم ثانوی و مدلولهای متعدد به کار می‌برند.

در این مقاله نگارنده برای دقیقتر نشان دادن ماهیت تحول و تطور بلاغی و زیبایی شناختی، به بررسی و تحلیل واژه «لعل» در غزلیات حافظ پرداخته و ضمن نشان دادن بسامد و میزان تکرار آن، نوع گسترش یا کاهش معنای واژه «لعل» و علل بلاغی تحول آن را نشان داده است.

واژه‌های کلیدی

تشبیه، استعاره، مشبه، مشبه به، بیت، صورخیال، سرخ، مفهوم و مدلول، لعل، می و شراب.

مقدمه

زبان چون دیگر پدیده‌های عالم کون دستخوش ناموس تطور است. واجها، واژه‌ها و معانی با گذر ایام متحول می‌شوند. تغییر واجها صورت واژه را نیز تغییر می‌دهد. در ساحت معنا، واژه‌ها روی سوی کاهش یا افزایش دارند. واژه‌ای ممکن است از مفهوم قراردادی اش که بر مدلولی خاص دلالت داشته، با گذشت زمان بر مفاهیم و مدلولهای متعددی دلالت کند، یا از دلالت بر چندین مفهوم و معنی با طی زمان فقط بر یک مدلول دلالت کند. بنابراین، تطور و تحول معانی رو به کاهش یا افزایش است.

از آن جا که زبان ابزاری اجتماعی است، به جبر زمان در پی تحولات اجتماعی، متحول می‌شود. بنابراین، مهمترین عوامل و علل تحول زبان، عوامل اجتماعی هستند. عوامل ذهنی و لفظی نیز در تحول زبان دخالت دارند. از رهگذر این تحولات است که بسیاری از مجازها در زبان به وجود می‌آیند و در علم بیان مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند، زیرا مجازها زایندهٔ توسیع یا تخصیص معانی هستند.

بسیاری از واژه‌ها زایندهٔ زمان خود هستند و با از بین رفتن علل حادثه، منسوخ می‌شوند و می‌میرند و در مقابل، به اقتضای زمان نیز بسیاری از واژه‌ها زاده می‌شوند و بر مفاهیم و معانی تازه‌ای دلالت می‌کنند. ظهور حکومت صفوی و تأثیر زبان ترکی بر زبان فارسی، واژه‌ها و ترکیباتی را پدید آورد که عمدتاً اصطلاحات درباری و نظامی را می‌ساختند. پس از صفویه این اصطلاحات منسوخ شدند و به تاریخ پیوستند، به گونه‌ای که امروزه نشان آنها را فقط در کتب عصر صفوی یا کتب لغت و اصطلاح می‌توان یافت.

یک واژه می‌تواند صورتهای آزاد متعدد و گوناگونی در یک زمان خاص داشته باشد، اما تنها یکی از آن صورتهای باقی می‌ماند و صورتهای دیگر منسوخ می‌شوند. بدیهی است آن صورتی پایدار می‌ماند که بر مذاق اهل زبان خوش آید؛ بخصوص صورتی که سهل‌المخرج و خوش تراش باشد.

تحول و تطور در ذات زبان است و این ویژگی ذاتی از آن رو با طبیعت زبان عجین است که خود زبان پدیده‌ای اجتماعی است و ناقل افکار، اندیشه‌ها و «نفه

المصدور»های آدمیان است. تحول و تغییر در این داشته های بشری، تغییر و تحول زبان را نیز در پی خواهد داشت.

همان طور که انسان در طول حیات خویش از نظر فکر و اندیشه و جهان بینی متحول می شود، سبک بیان و طریقه استفاده او از زبان نیز دگرگون می گردد. برای مثال، زبان سنایی قبل از تحولات درونی اش با زبان بعد از تحولش تفاوت دارد. هر انسانی می تواند در زبان دخل و تصرف کند و آن را به گونه خاصی به کار برد. اما مهمترین تصرف کنندگان زبان صاحبان زبان و از میان اهل زبان نیز، کسانی هستند که حکم امرا و پادشاهان کلام را دارند و آنها هنرمندان و شاعران و نویسندگان هستند، چون گفته اند: «الشعراء امراء الکلام». اینان بزرگترین واژه سازان و ترکیب آفرینان زبانند که برای بیان تجربیات شاعرانه، افکار و جهان بینی والای خویش در زبان دخل و تصرف می کنند؛ بخصوص وقتی که گنجینه واژگان زبان نشانه ای برای بیان تجربیات تازه و حدیث نفس آنان نداشته باشد، آنها واژه و ترکیبی نو می سازند، یا واژه را از دلالت قراردادی خود خارج می کنند و انواع هنجارگریزهای لفظی و معنوی را بر زبان تحمیل می کنند و بدین ترتیب، حیطة دلالت واژه ای را توسیع یا تخصیص می دهند.

زبانی که گویندگان شاعر و نویسنده در بیان اسرار نهان و اندیشه خودش به کار می برند، زبانی بیانی و ادبی است و با زبان معیار و معمول تفاوتها دارد و این تفاوت عمدتاً محصول عنایت آنان به کارکرد زیبایی آفرینی و بلاغی زبان است. اینان زبان را به اقتضای حال مخاطب، موضوع و متکلم از هنجار طبیعی خود خارج می کنند، واژه ها را انتخاب می کنند و با ذوق خاص هنرمندانه خود واژه ها و ترکیبها و اجزای زبان را همنشین می کنند و از این جاست که مجازها، تشبیهات، استعاره ها، سبکها و ... از ستیغ ذوق و اندیشه اینان به ملک زبان سرازیر می شود و زبان از این هجوم سیل آسای زبان شاعرانه غنا می یابد، گسترش پیدا می کند و متحول می شود.

دگرگونی معانی و مفاهیم اقسامی دارد که یکی از آنها دگرگونی داخلی است. اسباب این دگرگونی را باید در داخل زبان جست. این نوع تحول معنا گاه از راه انتقال واژه از معنای اصلی به معنای جدید است که خود به علت مشابهت میان معنی اصلی و معنی جدید یا به علت مجاورت معنی اصلی با معنی جدید متحول می شود. مشابهت میان معنی اصلی و جدید چند نوع است:

۱- مشابهت ظاهری مدلول اصلی با مدلول جدید؛ چون واژه «لعل» که به معنی گوهری گلرنگ است، اما به علت مشابهت ظاهری با لب گلرنگ یار، معنای لب گلرنگ را به خود گرفته است.

۲- مشابهت غیرظاهری؛ بدین سان که مدلول اصلی با مدلول جدید از نظر ظاهری مشابهت ندارد و یکی از مدلولها مادی و دیگری معنوی است، مثل واژه «خام» که بر انسان هم دلالت دارد، اما به معنی خوراکی است که برای خوردن آماده نشده است.

۳- مشابهت خیالی؛ مشابهتی که گوینده میان چیزهایی که وجه شبه مشترکی با هم ندارند، خیال می‌کند و به سبب همین خیال کردن، زندگی را سیاه می‌بیند، بدی را می‌شنود، آهنگ را تیز و بانگ را نرم لمس می‌کند.^(۱)

حال با طرح موضوع تطور زبان، به بررسی نوع تحول و تطور واژه لعل، بویژه تطور بلاغی آن در شعر خواجه شیراز می‌پردازیم و سنگ لعل را در ترازوی گهرسنج شعر و اندیشه او می‌سنجیم. هدف از این بحث طرح دو نکته است: اول این که تطور یک قانون است و نظام دارد؛ و دیگر این که یکی از عوامل تطور، اغراض و نیات بلاغی و زیبایی آفرینی است. با متمرکز کردن این پژوهش بر یک واژه خواسته‌ایم قانون و نظام تطور را دقیقتر نشان دهیم.

واژه «لعل» در کتب لغت چنین تعریف شده است: «واژه‌ای است فارسی که به آن لال نیز گویند. یکی از احجار کریمه است. سنگی ظریف با سرخی لامع و از یاقوت سست‌تر است. حمدا... مستوفی گوید: الوانست سرخ و زرد و بیشتر سبز و بنفش می‌باشد و بهتری‌نش سرخ بدخشانی است. صاحب آندراج گوید: معرب لال است. هر چیز سرخ عموماً و به معنی جوهر سرخ قیمتی خصوصاً و به هندی و فارسی مشترک باشد. در اصل به الف بوده که فارسیان متعرب به عین نویسد. لعل انواعی دارد چون رمانی، پیازی، قمری، لحمی، عنبی، ادریسی، دوشابی، بیکانی، عقربی، قطبی و بهترین آن عقربی است.»^(۲)

حکیم مؤمن در تحفه خویش ذیل واژه لعل می‌نویسد: «معرب از لال است و از ادویه مستانفه است و در کتاب احجار قدیمه ذکر او نشده و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعاته تصریح نموده‌اند ... در تفریح دل و باصره مقوی تر از یاقوت است و

معهدا شراب او حابس خون بواسیر و رافع سموم و در جمیع علل سوداوی و اعصاب قوی التأثير. طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل مائل به حرارت.»^(۳)

لعل با معنی اولی و قراردادی خود توأم با خواص یاد شده در شعر و نثر فارسی کاربرد بسیار دارد و شاعران در بها و رنگ و درخشش آن وصفها دارند. این واژه در شعر فارسی نشانه ای از لب و شراب است. منظور از نشانه آن است که سنگ لعل با مفهوم اولی و مدلول قراردادی خود دلالت بر لب معشوق و سرخی شراب نیز دارد. در آثار حماسی چون شاهنامه عمدتاً استعاره و نشانه خون است و در آثار غنایی غالباً دلالت بر لب گلرنگ یار دارد و استعاره از لب سرخ است.

واژه لعل در طی زمان بخصوص در آثار ادبی گسترش معنایی داشته است و مجازها و استعاره ها از این لفظ پرداخته شده است. گاه مجاز از سرخی به علاقه ملازمت و گاه استعاره از لب به علاقه مشابهت و گاه استعاره از خون و ... است. ابیات زیر نشان دهنده گسترش معنایی واژه لعل در آثار حماسی است:

زمین آهنین کرده اسبان به نعل برو دست گردان به خون گشته لعل

(۱۵/ص ۶۲)

میان سپه دید سهراب را چو می لعل کرده به خون آب را

(همان/ص ۲۵۶)

همی تاخت رستم پس او چو گرد زمین لعل گشت و هوا لاژورد

(همان/ص ۵۰۵)

هنوز لشکر ما را زخون مردانشان سم ستوران لعل است و تیغها احمر

(۱۰/عنصری)

در ادب غنایی استعاره از لب یار است و مجاز از سرخی که صفت لب ومی است. ابیات زیر دلالت بر این مفاهیم مجازی لعل دارد:

خون چو خاقانی ریخته لعل توست قصه مخوان خون او بازده از لعل هم

(۸/ص ۲۶۰)

در هر دو مصراع فوق، لعل استعاره از لب گلرنگ معشوق است.

بالعل نیم ذره خندان آفتاب سایه نشین دیده گریان کیستی

(همان/ص ۶۶۶)

به بهانه حدیثی بگشای لعل نوشین به خراج هردو عالم گه‌ری فرست مارا
(همان/ص ۵۵۱)

لعل او بازار جان خواهد شکست خنده او مهرکان خواهد شکست
(همان/ص ۵۵۷)

درهم شکسته‌ای دل خاقانی از جفا تاوان بده ز لعل که گوهر شکسته‌ای
(همان/ص ۴۹۴)

ز ینهار از دهان خنداناش و آتش لعل و آب دنداناش
(۱۱/ص ۶۳۲)

دل گفت حسن روی او و آن نرگس جادوی او

آن سنبل ابروی او و آن لعل شیرین ماجرا
(۱۷/ص ۵۱)

از زلف تو تابها گشادیم وز لعل تو شربها چشیدیم
(۴/ص ۴۳۵)

خنده آن لعل عیسی دم مرا هر دمی از گریه قارون می‌کند
(۴/ص ۴۳۵)

سر خجالت‌م از پیش بر نمی‌آید که در چگونه به دریا برند و لعل به کان
(۱۱/ص ۹۳۳)

برده‌ام صدرنج و شد وصلت نصیب دیگران

کوه را فرهاد کند و لعل را پرویز یافت
(۱۰/ از ابوالمعالی)

لعل دربیت فوق می‌تواند استعاره از شیرین یا لب طرخ او باشد.
من و خورشید و معشوق و می لعل تو و رکن و مقام و آب زمزم
(۱۴/ص ۹۳۴)

لعل دربیت فوق مفهوم سرخ دارد.

تاجرعه ادیم گون کند خاک آن لعل سهیل تاب درده
(۸/ص ۶۶۲)

«لعل سهیل تاب» استعاره از می سرخ درخشان است.

لعل در آثار ادبی مجازاً در معنی رنگ سرخ نیز به کار می‌رود؛ یعنی شاعر یا نویسنده به جای این که با صفت سرخ و افزودن آن به اسم، ترکیب وصفی بسازد، با افزودن لعل به اسم (موصوف) ترکیب اضافی می‌سازد، اما مرادش «سرخ» لعل است. این نوع کاربرد در زبان و ادب فارسی سابقه‌ای دراز دارد؛ این جایگزینی انگیزه‌ای بلاغی دارد که یک غرض بلاغی آن ایجاد تأکید و اغراق است، مثل این که بگوییم «حاکمی عدل» پدید آمد؛ یعنی حاکمی بسیار عادل ظهور کرد. در ترکیب «می لعل» که لعل مفهوم سرخ نیز دارد، تأکید بر سرخی و رنگ شراب است. ابیات زیر گواه این معناست:

نوروز برآمد ای منوچهری بالاله لعل و با گل حمیری

(۱۶/ص ۶۲)

«لاله لعل» یعنی لاله سرخ یا لعل گون یا لاله چون لعل. این ابهام در رنگ سرخ و وجه شبه سرخی در بیت فوق وجود دارد.

برسیب لعل و رخ برگ زرد تن شاخ گوژ و دم باد سرد

(۱۰/اسدی طوسی)

جهان دید کویان سمندهش به نعل برو بازو و تیغ و خفتانش لعل

(۱۰/همان)

یعنی برو بازو و تیغ و خفتان سرخ رنگ.

تا گل لعل روی بنمودست بلبل از خرمنی نیاسودست

(۱۴/ص ۸)

همه کوه درع و همه دشت لعل دل خور کبود و رخ ماه لعل

(۱۰/اسدی طوسی)

لعل در مصراع اول استعاره از گل لاله است و در مصراع دوم به معنی سرخ است.

(رخ ماه سرخ و دل خورشید کبود).

زمین آهنین کرده اسبان به نعل برو دست گردان به خون گشته لعل

(۱۵/ص ۶۲۷)

سنگ در اجزای کان زرد شد آنگاه لعل نطفه در ارحام خلق مضغه شد آنگاه جنین

(۸/ص ۳۳۶)

برگ گل لعل بود شاهد بزم بهار آب گلستان ببرد شاهد گلروی من
(۱۱/ص ۷۱۷)

نهد لعل و پیروزه در صلب سنگ گل لعل در شاخ فیروزه رنگ
(۱۳/ص ۴۲)

همی ناخت رستم پس او چو گرد زمین لعل گشت وهوا لاژورد
(۱۵/ص ۵۰۵)

در ابیات فوق لعل در معنی مجازی سرخ و مفاهیم استعاری مختلف به کار رفته است. تأمل در ابیات یاد شده، تطور و گسترش معنایی واژه لعل را نشان می‌دهد.

اما حافظ واژه «لعل» را بیش از ۹۰ بار در غزلهای خود به کار برده است. این واژه در شعر حافظ در مفاهیم زیر و شمار مشخص به کار رفته است:

حدود ۳۳ بار در مفهوم استعاری لب معشوق؛

حدود ۱۵ بار با ابهام خاص مشابه لب و مفهوم سرخی برای لب معشوق؛

حدود ۱۳ بار با ابهام خاص مشابه می و صفت سرخی برای آن؛

حدود ۱۰ بار بدون ابهام مشابه لب؛

حدود ۲ بار مشابه می بدون ابهام مفهوم سرخی برای می؛

حدود ۲ بار در مفهوم استعاری می؛

یک بار در مفهوم استعاری اشک؛

یک بار مشابه اشک؛

یک بار اسناره از مروت و جوانمردی.

حافظ در غزلهای خود با تکیه بر وجه شبه سرخی، می را به لعل تشبیه کرده است. در این فرآیند حافظ با ابهام خاصی ضمن در نظر داشتن وجه شبه سرخی، واژه لعل را به عنوان صفت سرخ نیز برای می در نظر داشته است و ترک تصریح در این دونوع دلالت، ارزش ادبی و بلاغی این فرآیند را افزوده است. رنگ سرخ لعل و خود لعل در این دست ابیات حافظ، مثل دو کفه مساوی یک ترازو هستند. این ابهام در تأثیر بلاغی کلام حافظ نقش مؤثری دارد؛ برای مثال در بیت:

گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل ای بسا در که به نوک مزهات باید سفت

(۶/ص ۵۶)

در ترکیب «می لعل» هم این مفهوم استنباط می‌شود که می چون لعل است و هم این که می سرخ است. ابیات زیر نیز در ترکیب می با لعل چنین ابهامی دارند:

کنون به آب می لعل خرقة می شویم نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت
(همان/ص ۱۳)

شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی

دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد

(همان/ص ۱۱۲)

شراب لعل کش و روی مه جینان بین خلاف مذهب آنان جمال اینان بین
(همان/ص ۲۷۸)

از آن رو هست یاران را صفاها با می لعلش

که غیر از راستی نقشی در آن گوهر نمی گیرد

(همان/ص ۱۰۱)

راهم شراب لعل زد ای میر عاشقان خون مرا به چاه زنخدان یار بخش
(همان/ص ۱۸۲)

زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن صراحی می لعل و بتی چو ماهت بس
(همان/ص ۱۸۲)

شراب لعل می نوشم من از جام زمرد گون

که زاهد افعی وقت است می سازم بدین کورش

(همان/ص ۱۸۸)

هر می لعل کز آن دست بلورین ستدیم

آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند

(همان/ص ۱۲۰)

این خرد خام به میخانه بر تا می لعل آوردت خون به جوش
(همان/ص ۱۹۲)

گفت حافظ من و تو محرم این راز نه‌ایم از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان

(همان/ص ۲۶۷)

به یاد لعل تو و چشم مست می‌گونت ز جام غم می‌لعلی که می‌خورم خون است
(همان/ص ۳۸)

زاهد از ما به سلامت بگذر کاین می‌لعل
دل و دین می‌برداز دست بد انسان که می‌رس
(همان/ص ۱۸۴)

گاهی نیز حافظ لب گلرنگ یار را به لعل تشبیه می‌کند. در این تشبیه نیز وجه
شبه سرخی و هر دو طرف تشبیه محسوس است. ابیات زیر در بردارنده این تشبیه است:
در قلم آورد حافظ قصه لعل لبش آب حیوان می‌رود هر دم ز اقلام هنوز
(همان/ص ۱۸۰)

آب و آتش به هم آمیخته ای از لب لعل
چشم بد دور که بس شعبده باز آمده ای
(همان/ص ۲۹۲)

شیراز معدن لب لعل است و کان حسن من جوهری مفلسم ایرا مشوشم
(همان/ص ۲۳۲)
در ازل دادست ما را ساقی لعل لبش جرعه جامی که من مدهوش آن جامم هنوز
(همان/ص ۱۸۰)

لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است وز بی دیدن او دادن جان کار من است
(همان/ص ۳۶)

گوشم همه بر قول نی و نغمه چنگ است چشمم همه بر لعل لب و گردش جام است
(همان/ص ۶۴)

گفته ای لعل لبم هم درد بخشد هم دوا گاه پیش درد و گاه پیش مداوا میرمت
(همان/ص ۶۸)

در ساخت ترکیب تشبیهی (مشبه + مشبه به) دو طرف لب و لعل نیز ابهام تشبیه
لب به لعل و صفت سرخ برای موصوف لب وجود دارد. بدین تفصیل که مثلاً در بیت:
شیراز معدن لب لعل است و کان حسن من جوهری مفلسم ایرا مشوشم

هم می‌توان این معنی را اراده کرد که: لب در سرخی چون لعل است و هم می‌توان مفهوم سرخی را برای لب اراده کرد که: لب سرخ است. در ابیات زیر نیز این ابهام وجود دارد:

حافظ لب لعلش چو مرا جان عزیز است

عمری بود آن لحظه که جان را به لب آرم

(همان/ص ۲۲۲)

سوی من لب چه می‌گزی که مگویی لب لعلی گزیده ام که مپرس

(همان/ص ۱۸۳)

رنگ خون دل ما را که نهان می‌داری همچنان در لب لعل تو عیانست که بود

(همان/ص ۱۴۵)

اما در ساخت ترکیب تشبیهی (مشبه به + مشبه)، مراد شاعر عمدتاً تشبیه است؛ یعنی لب را به لعل مانند می‌کند. برای مثال، در بیت زیر لب به لعل تشبیه شده است و مراد و غرض دیگری در نظر شاعر نبوده است:

فاتحه ای چو آمدی بر سرخسته ای بخوان

لب بگشا که می‌دهد لعل لب‌ت به مرده جان

(همان/ص ۲۶۳)

اراده این غرض شاعرانه واحد در شعر حافظ در گرو ساخت ترکیب است، اما گاه با این ساخت نیز ابهام پدید شده بر ترکیب استیلا دارد. این دلالت دوگانه واژه لعل، این بار زاده ساخت همنشینی اجزا و عناصر کلام است؛ یعنی محور همنشینی کلام آفریننده این ابهام است. این نیز نمودی دیگر از بلاغت کلام حافظ است و اقتضای حال برای مثال:

در قلم آورد حافظ قصه لعل لبش آب حیوان می‌رود هر دم ز اقلام هنوز

در ازل دادست ما را ساقی لعل لبش جرعه جامی که من مدهوش آن جامم هنوز

xxx

ای از حیای لعل لب‌ت گشته آب می‌خورشید پیش آتش روی تو کرده خوی

در بیت اخیر، تأثیر عناصر و اجزای کلام در ابهام مذکور بارزتر است و هر واژه

تأثیر بسزایی در بلاغت کلام دارد. آب گشتن دو مفهوم کنایی دارد: یکی شرمنده شدن

و دیگری بی رنگ شدن و رنگ باختن؛ یعنی سرخی لب یار تا به حدی است که می‌سرخ در مقابل آن شرمنده و چون آب بی رنگ می‌شود.

در ابیات زیر نیز که حافظ لب یار را به لعل تشبیه کرده، صفت سرخ را نیز مجازاً برای لب اراده نموده است.

اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم جواب تلخ می‌زیبد لب لعل شکر خارا
(همان/ص ۳۲۹۲)

لطیفه‌ای است نهانی که عشق از او خیزد که نام آن نه لب لعل و خطرنگاری است
(همان/ص ۴۶)

باده لعل لبش کز لب من دور مباد راح روح که و پیمان ده پیمانۀ کیست
(همان/ص ۴۷)

شربتی از لب لعلش نجشیدیم و برفت روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت
(همان/ص ۵۹)

بدان هوس که به مستی ببوسم آن لب لعل چه خون که دردم افتاد همچو جام و نشد
(همان/ص ۱۴۱)

رنگ خون دل ما را که نهان می‌داری همچنان در لب لعل تو عیان است که بود
(همان/ص ۱۴۵)

این لطایف کز لب لعل تو من گفتم که گفتم وین تطاول کز سرزلف تو من دیدم که دید
(همان/ص ۱۶۲)

حافظ لب لعلش چو مرا جان عزیز است عمری بود آن لحظه که جان را به لب آرم
(همان/ص ۲۲۲)

طمع به قند وصال تو حد ما نبود حوالتم به لب لعل همچو شکر کن
(همان/ص ۲۷۴)

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه‌ای آب خضر ز نوش لبانت کنایتی
(همان/ص ۳۰۴)

گاهی لعل مشبه به شراب است، بدون دلالت بر رنگ سرخ و ابهام یاد شده. این صراحت ناشی از ساخت تشبیه است، زیرا وقتی ادات تشبیه ذکر می شود و تشبیه از ساخت بلیغ خارج می شود، دیگر جایی برای ابهام در تشبیه یا صفت سرخ نمی ماند. دو بیت زیر نمونه ای از این دلالت معنایی لعل هستند:

بهای باده چون لعل چیست؟ جوهر عقل بیا که سود کسی برد کاین تجارت کرد
(همان/ص ۹۰)

محتسب نمی داند آن قدر که صوفی را جنس خانگی باشد همچو لعل رمانی
(همان/ص ۳۳۴)

در بیت فوق « جنس خانگی » کنایه از شراب است. همچنین حافظ گاه لعل را با جامع سرخی در مفهوم استعاره می و شراب به کار برده است:

صوفی از پرتو می راز نهانی دانست گوهر هر کس از این لعل توانی دانست
(همان/ص ۳۴)

ایا پرلعل کرده جام زرین بیخشا بر کسی کش زر نباشد
(همان/ص ۱۱۰)

گاهی نیز لعل با بسامد بسیار پایین و معدود، استعاره از اشک است، همچون
بیت زیر:

ز چشمم لعل رمانی چو می خندند، می بارند باغات فرنگی
ز رویم راز پنهانی چو می بینند، می خوانند
(همان/ص ۱۳۱)

در غزل بسیار زیبا و پر بار:
یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد
دوستی کی آخر آمد دوستان را چه شد
در بیت:

لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست
تا بش خورشید و سعی باد و باران را چه شد؟
(همان/ص ۱۱۵)

مروت به کان تشبیه شده، لعل استعاره از «شخصیتی شاخص» است. همچنین در بیت زیر اشک سرخ به لعل (در ساخت بلیغ) مانده شده است:

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها

کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم

(همان/ص ۲۳۸)

بلاغت و زیبایی دیگری که در گستره معنایی واژه «لعل» در کلام پربار خواجه می‌یابیم، آن است که لعل در معنی استعاری لب گلرنگ یار به کار می‌رود، و با این استعاره، حافظ ادعای یکسانی ایده و ایماژ را دارد و با عنایت به این ادعاست که وجه شبه و ادات تشبیه را حذف می‌کند، چون معتقد است که نیازی به حضور این دو نیست و بین دو طرف تشبیه دوگانگی وجود ندارد، پس با استعاره و حذف مشبه یا مشبه به، به یکسانی ناب می‌رسد. در واقع، ماهیت استعاره چنین است و می‌توان به جای آن که استعاره را نوعی مجاز به علاقه مشابهت تعریف کرد و آن را نوعی تشبیه خواند که سه رکن آن حذف شده است: ادات، وجه شبه، مشبه یا مشبه به. استعاره استنباط و تفکر مخاطب را بیشتر به چالش می‌گیرد و چالش، خود ایجاد لذت می‌کند. برای مثال، در بیت زیر لعل استعاره از لب است:

به یاد لعل تو و چشم مست می‌گونت ز جام غم می‌لعلی که می‌خورم خون است

(همان/ص ۲۸)

در استعاره لعل از لب، اوجی از بلاغت را شاهدیم و چنان تراحمی در تصاویر

و عناصر خیال حافظ می‌بینیم که مبهوت می‌شویم؛ مثلاً در بیت:

سزد کز خاتم لعلش زخم لاف سلیمانی

چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم

(همان/ص ۲۲۳)

لعل استعاره مصرحه از لب یار است با وجه شبه سرخی و در کنار آن ترکیب

«خاتم لعل» آمده که لب به خاتم تشبیه شده است. تراحم دو عنصر خیال تشبیه و استعاره بر مایه بلاغی بیت افزوده است.

یا در بیت:

اگر به رنگ عقیق است اشک من چه عجب که مهر خاتم لعل تو هست همچو عقیق

(همان/ص ۲۰۳)

تراحم و پیچش سه عنصر خیال را شاهدیم: «لعل» استعاره از لب و «خاتم لعل همچو عقیق» نیز تشبیهاتی هستند که در همراهی با استعاره بر بلاغت کلام افزوده اند. لعل، خاتم و عقیق نیز تراحم و پیچشی میان عناصر بیانی و بدیعی ایجاد کرده اند: استعاره، تشبیه و تناسب (مراعات النظیر).

در بیت:

بر نیامد از تمنای لب ت کامم هنوز بر امید جام لعلت دردی آشامم هنوز

(همان/ص ۱۸۰)

تراحمی دیگر و بلاغتی اعجاب انگیزتر داریم: «لعل» استعاره از لب و «جام» استعاره از کام و دهان و «دردی آشام» کنایه ای زیبا از فقر و تنگدستی شاعر عاشق که به امید بهره ای از می لبان یار هرچه داشته، عاشقانه درباخته است. و در دل همه این تصاویر ایجازی شگفت وجود دارد.

به نظر نگارنده در دل عمده صورتهای خیال بخصوص استعاره، تشبیه بلیغ، مجمل، موکد و سمبل و رمز ایجاز وجود دارد؛ چه به قصر و چه به حذف. شاعر یا نویسنده با عناصر خیال و تصویر سازی از حجم لفظ می کاهد و به بار معنا می افزاید. در استعاره مصرحه، تشبیه بلیغ، تشبیه موکد یا مجمل نوعی ایجاز حذف وجود دارد و در کنایه های ادبی ایجاز قصر. در نتیجه می توان از این منظر نیز به صورخیال نگریست؛ یعنی نقشی که ایماژها و عناصر خیال در آفرینش ایجاز دارند. در شعر حافظ لعل با مشبه خود «می» (یا موصوف خود) استعاره از لب معشوق است. این نیز گسترش معنایی و ترفند زیبایی آفرینی دیگری است. حافظ با ترکیب «می لعل» و استعاره و نشانه ساختن آن از لب، تقریباً تمام دلالتهای معنایی لعل را در یک بیت جمع کرده است. «می لعل»؛ یعنی لبی که چون «می» مستی فزا و چون «لعل» سرخ و درخشان است.

ابیات زیر شاهد این کاربرد هستند:

گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل

ای بسا در که به نوک مژه ات باید سفت

(همان/ص ۵۶)

جام مرصع استعاره مصرحه از دهان، می لعل استعاره مصرحه از لب گلرنگ، «در» استعاره مصرحه از اشک، «سفتن» به کنایه ریختن و جاری ساختن. پس کام معشوق

به جام مرصع و لبان او به «می لعل» و اشک او به «در» مانده شده است و با ترکیب و همنشینی این عناصر در محور افقی بیت تناسب و مراعات النظیر زیبایی ابداع شده است.

یا در بیت:

ز جام گل دگر بلبل چنان مست می لعلت

که زد بر چرخ فیروزه صغیر تخت فیروزی

(همان/ص ۳۱۷)

«می لعل» در این بیت نیز استعاره از لب است، «جام گل» تشبیه بلیغ است و «جام» مجاز مرسل به علاقه ظرف و مطروف (درمعنای می) و تناسب و مراعات بین واژه های جام، می، مست، بلبل، گل و صغیر.

یا در بیت:

از آن روهست یاران را صفاها با می لعلش

که غیر از راستی نقشی در آن جوهر نمی گیرد

(همان/ص ۱۰۱)

«می لعل» استعاره از لب است، «راستی» مناسب لب، و «جوهر» با ایهام تناسب زیبایی در کنار راستی و می لعل (لب) یادآور جوهر فرد (استعاره از لب یار با جامع خردی و کوچکی) است و تناسب معنا داری بین «صفا»، «می»، «لعل»، «جوهر» و «نقش» وجود دارد. درآفرینش تمام این ایماژها و زیباییها لعل سهم قابل توجهی دارد. در تمامی ابیات زیر حافظ «لعل» را در مفهوم استعاری لب گلرنگ یار، با ابداعات شگفت و تراحمهای زیبای بلاغی به کار برده است:

می کند حافظ دعایی بشنو آمینی بگو روزی ما باد لعل شکر افشان شما

(همان/ص ۱۰)

به یاد لعل تو و چشم مست میگونت ز جام غم می لعلی که می خورم خون است

(همان/ص ۳۸)

چو لعل شکرینت بوسه بخشد مذاق جان من زو پر شکر باد

(همان/ص ۷۲)

لعل تو که هست جان حافظ دور از لب مردمان دون باد

(همان/ص ۷۴)

خدا را چون دل ریشم قراری بست با زلفت

بفرما لعل نوشین را که زودش با قرار آرد

(همان/ص ۷۸)

بر سینۀ ریش دردمندان لعلت نمکی تمام دارد

(همان/ص ۸۲)

دهان تنگ شیرینش مگر ملک سلیمان است

که نقش خاتم لعلش جهان زیر نگین دارد

(همان/ص ۸۲)

از لعل تو گر یابم انگشتی زنهار صدملک سلیمانم در زیر نگین باشد

(همان/ص ۱۰۹)

گفتم ز لعل نوش لبان پیر را چه سود گفتا به بوسه شکرینش جوان کنند

(همان/ص ۱۳)

یادباد آن که چو یاقوت قدح خنده زدی در میان من و لعل تو حکایتها بود

(همان/ص ۱)

گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت

گفتا تو بندگی کن کو بنده پرور آید

(همان/ص ۱۵۷)

کنون که چشمه قند است لعل نوشینت

سخن بگوی وز طوطی شکر دریغ مدار

(همان/ص ۱۶۷)

خون شد دلم از حسرت آن لعل روان بخش

ای درج محبت به همان مهر و نشان باش

(همان/ص ۱۸۴)

بیا که توبه ز لعل نگار و خنده جام حکایتی است که عقلش نمی کند تصدیق

(همان/ص ۲۰۲)

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل سلسبیل کرده جان و دل سیل

(همان/ص ۲۰۹)

باده گلرنگ تلخ تیز خوش خوار سبک نقلش از لعل نگار و نقلش از یاقوت خام
(همان / ص ۲۱۰)

به شوق چشمه نوشت چه قطره‌ها که فشاندم

زلعل باده فروشت چه عشوه‌ها که خریدم
(همان / ص ۲۲۰)

خدا را ای رقیب امشب زمانی دیده برهم نه

که من بالعل خاموشش نهانی صد سخن دارم
(همان / ص ۲۲۳)

دوش لعلش عشوه‌ای می‌داد حافظ را ولی

من نه آنم کز وی این افسانه‌ها باورکنم
(همان / ص ۲۳۸)

ما عیب کس به مستی و رندی نمی‌کنیم

لعل بتان خوش است و می خوشگوار هم
(همان / ص ۲۴۹)

دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد

یارب آن کوکب رخشان به یمن باز رسان
(همان / ص ۲۶۵)

گفت مگر ز لعل من بوسه نداری آرزو

مردم از این هوس ولی قدرت و اختیار کو
(همان / ص ۲۸۶)

عیشم مدام است از لعل دلخواه کارم به کام است الحمدلله

(همان / ص ۲۸۸)

ای بخت سرکش تنگش به برکش گه جام زرکش گه لعل دلخواه

(همان / ص ۲۸۸)

آن لعل دلکشش بین و آن خنده دل آشوب

و آن رفتن خوشش بین و آن کام آرمیده

(همان / ص ۲۹۴)

چو چشمش مست را مخمور مگذار
به یاد لعلش ای ساقی بده می
(همان/ص ۳۰۰)

مخمور آن دو چشمم آیا که جاست جامی
بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوابی
(همان/ص ۳۰۰)

از فریب نرگس مخمور ولعل می پرست
حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی
(همان/ص ۳۰۱)

بگو که جان عزیزم زدست رفت خدا را
زلعل روح فزایش ببخش آن که تو دانی
(همان/ص ۳۳۷)

در این مقاله تحلیل ایماژها و تصاویر شعر حافظ مورد نظر نیست، اما برای روشن شدن نقش بلاغی و گسترش معنایی واژه لعل، ناگزیر از برخی تحلیلهای زیبایی شناختی هستم.

در بیت:

غلام نرگس مست تو تا جدا رانند
خراب باده لعل تو هوشیارانند
(همان/ص ۱۳۲)

«باده لعل» استعاره از لب است. خراب، باده و هوشیار تناسب و مراعات النظیر دارند. گاهی نیز در استعاره بودن شراب لعل از لب و سرخی شراب ابهام وجود دارد مثل «شراب لعل» در بیت زیر:

راهم شراب لعل زد ای میر عاشقان
خون مرا به چاه زنخدان یاربخش
(همان/ص ۱۸۶)

در محور همنشینی بیت فوق نشانه‌ها و قرینه‌هایی وجود دارد که با تأمل در آنها ابهام موجود در بیت رفع می‌شود. مثلاً: «چاه زنخدان یار» که استعاره از گودی سبب چانه است و «خون سرخ عاشق» که از راه زدن شراب لعل به چاه زنخدان بخشیده می‌شود و در این بخشش نیز ابهام وجود دارد (ابهام در معنی بخشش، عفو و دادن و عطا کردن) همراه با نزدیکی و مناسبت معنایی لب سرخ و چاه زنخدان، مفهوم شراب لعل کاملاً روشن می‌شود، اما در نگاه نخست «شراب لعل» می‌تواند شراب سرخ مستی افزاباشد. محور همنشینی بیت اوج بلاغت و شگفت مایگی کلام حافظ را

سبب گردیده است که در برخورد اول ممکن است به ذهن تبادر نکند، اما با تأمل عالمی از بلاغت زبان و بیان مقابل ما آشکار می‌شود. اغلب ابیات حافظ چنین بلاغتی دارند؛ بلاغتی ظریف با باری انبوه و ملامال.

با نظر به دلالت‌های معنایی واژه لعل در شعر حافظ و برخورداری دلالت‌های یادشده از بسامدی گویا و پرشمار به این نتیجه می‌رسیم که در غزل‌های حافظ پیوند مناسب و تنگاتنگی در میان واژه‌های لب، می، لعل و رنگ سرخ وجود دارد که ذکر یکی، تصور دیگر واژه‌ها را در ذهن زنده و مجسم می‌سازد و این نوعی تناسب و پیوند بلاغی است که از آن تحت عنوان «مراعات‌النظیر» یاد می‌کنند.

گاه در غزل‌های حافظ، لب چون می سرخ و مستی زاست؛ گاه چون لعل سرخ است؛ زمانی نیز می به سرخی همانند لعل است؛ و گاه می به لعل و گاهی لب به لعل مانند می‌گردد. در تعدادی از ابیات هم ترکیب می لعل و شراب لعل استعاره از لب است. این همراهی و ملازمت و پیوند بین واژه‌ها سبب می‌شود با حضور هر یک از این واژه‌ها، دیگر واژه‌های مرتبط به ذهن متبادر شوند.

جالب توجه است که یکی از اغراض بلاغی حافظ در کاربرد لعل در معنای سرخ آفرینش، همین تداعیا و «مراعات‌النظیر» هاست. گاهی لعل به عنوان نوعی سنگ قیمتی خاص، با جواهر و سنگهای درخشان دیگر مراعات‌النظیر می‌سازد و اگر حافظ لعل را در مفهوم مجازی سرخ به کار می‌برد، به خاطر ایجاد همین تناسب و مراعات‌النظیر و تداعی است. تشبیه مکرر لب به لعل و می به لعل، خود نوعی تناسب و مراعات‌النظیر می‌سازد که بر مشابهت آنها استوار است. همراهی سرخنی با لعل و لب نوعی دیگر از مراعات‌النظیر را می‌سازد که اساس آن بر ملازمت و همراهی صرف است. وجود مراعات‌النظیر به عنوان یک عنصر و صنعت بدیعی در کنار عناصر بیانی و صورتهای خیال، تزاخم و پیچش تصویری دیگری در شعر می‌آفریند که به نمونه‌هایی از آن در صفحات قبل اشاره شد.

ذکر این نکته بسیار مهم است که پیوندی بین وصف، تصویر و آفرینش فضا در کلام وجود دارد. وصف پر بار و ماهرانه و دقیق می‌تواند تصویر چیزی را در ذهن مجسم و مصور سازد و تصاویر نیز با پروردگی بنان و بیان گوینده می‌توانند فضایی زنده و گویا مقابل دیدگان خیال آدمی ترسیم کنند. پس بیراه نیست اگر بگوییم یکی از اهداف مهم تصویرسازی و محاکات شاعرانه، آفرینش فضاهای زیبا و گویا در شعر است؛ حتی

فضاهایی که می‌توانند در حاضر ساختن صورتهای خیال و ایماژهای شاعرانه نقش مؤثری داشته باشند و تخییل را در مخاطب تقویت کنند. به تعبیر دیگر، فضا و حتی لحن کلام و وزن شعر می‌توانند پیوند مناسبی بین تخییل، تخییل و خیال شاعرانه ایجاد کنند. اگر ارسطو اعتقاد دارد شاعران به سه چیز محاکات می‌کنند: «الفظ، وزن و لحن»^(۴) سهم وزن و لحن عمدتاً در تخییل است و تخییل نقشی جز زمینه‌سازی ظهور خیال و ایماژ شاعرانه در ذهن مخاطب ندارد.

بحث بر سر مراعات‌النظیر و تناسب است. علی‌رغم تمام دقتها، ریزینی‌ها و تلاشهای اندیشمندان علوم بلاغی شاید جا داشته باشد که بر حوزه‌بندیهای علوم معانی، بیان و بدیع بزرگان اندیشه‌وری چون عبدالقاهر جرجانی - که اولین مؤسس و مدون علوم معانی و بیان است - تأمل کرد و برخی مرزها و دسته‌بندیها را تغییر داد. به بیان دیگر، می‌توان بر وجود برخی مجازها و کنایه‌ها در علم بیان خرده گرفت و تعداد قابل توجهی از صنایع بدیعی را به حوزه علم بیان کشاند. از آن جمله است: اغراق، مراعات‌النظیر، التفات، ایهام و ...

مراعات‌النظیر می‌تواند با نقشی که در تداعی دارد؛ فضاهای واقعی یا خیالی را در شعر ایجاد کند و تصویر بسازد. نقش مراعات‌النظیر را در آفرینش ایماژ و تصویر می‌توان در شعر زیبای زیر از حافظ دریافت:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها؟

(همان/ص ۱)

تصویری بودن بیت نیازی به اثبات ندارد. فضای هولناک و نمادین موجود در بیت می‌تواند نشانه و رمزی از عالم درون عاشق باشد.

منظور از این زمینه‌چینی آن بود که بگوییم حافظ گاهی لعل را به جای سرخ در بیت به کار می‌برد تا مراعات‌النظیر بسازد. این غرض بلاغی از بسامد و فرکانس بالای در شعر او برخوردار است. به عنوان مثال در بیت:

از آن روهست یاران را صفاها با می لعلش

که غیر از راستی نقشی در آن جوهر نمی‌گیرد

می لعل یعنی می سرخ، اما چرا می لعل به جای می سرخ. چون لعل با جوهر و نقش مراعات‌النظیر دارد.

یا دربیت:

شراب لعل می‌نوشم من از جام زمردگون

که زاهد افعی وقت است می‌سازم بدین کورش

(همان/ص ۱۸۸)

مراعات لعل، زمرد، افعی و کور سبب کاربرد لعل در مفهوم مجازی سرخ است.

یادربیت:

هر می لعل کز آن دست بلورین ستدیم

آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند

ذکر لعل در مفهوم مجازی سرخ به خاطر رعایت تناسب بین واژه‌های لعل، بلور و گهر است.

یادربیت:

شیراز معدن لب لعل است و کان حسن

من جوهری مفلسم ایرامشوشم

(همان/ص ۲۳۲)

هدف از ذکر لعل در مفهوم سرخ برای مراعات کلمات متناسب با هم معدن، لعل، کان و جوهری است.

یا دربیت:

جان بر لب لعلش چو مگس بر شکر افتاد

با وصل تو دل چون شبهی در گهر افتاد

کاربرد لعل در مفهوم مجازی سرخ برای رعایت تناسب و ایجاد مراعات النظیر بین واژه‌های لعل، شبه و گهر است.

یا دربیت:

ای از حیای لعل لبث گشته آب می خورشید پیش آتش روی تو کرده خوی

با کاربرد لعل، بین واژه‌های لعل، خورشید، آب و آتش ایجاد تناسب شده. گذشتگان ما اعتقاد داشتند با سعی خورشید و آتش و بارش آب و باران در دل سنگ و خاک جواهر ساخته می‌شود.

در ابیات زیر نیز لعل در مفهوم مجازی سرخ برای آفرینش مراعات النظیر میان

برخی از واژه‌های موجود در بیت به کاررفته است:

آب و آتش به هم آمیخته‌ای از لب لعل چشم بد دور که بس شعیده باز آمده‌ای

اگر به رنگ عقیق است اشک من چه عجب
که مهر خاتم لعل تو هست همچو عقیق

گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل ای بسا در که به نوک مژگات باید سفت

از شواهد مشابه در شعر حافظ با غرض رعایت تناسب بین برخی واژه‌ها در محور همنشینی کلام بسیار است.

ذکر این نکته در پایان خالی از فایده نیست که در تطور واژه «لعل» و دیگر واژه‌ها عنایت شاعر در کاربرد واژه‌ای در مفهوم و مدلولهای ثانوی به خصوصیات مختلف یک واژه است؛ خصوصیتی چون رنگ، شکل ظاهر، ارج و بها، شأن و مقام و... به تعبیری دیگر، در توسیع یا تخصیص مفهوم و مدلول واژه‌ای علاقه‌هایی چون ملازمت، جزئیت، کلیت، حالیت، محلّیت، سببیت و... نقش اساسی دارند و با توجه به این علاقه‌هاست که شاعر دست به تغییر، افزایش یا کاهش دلالت معنایی واژه‌ای می‌زند.

پی نوشت

- ۱- رک: محسن ابوالقاسمی، پنج گفتار در دستور تاریخی، صص ۳۳-۴۴.
- ۲- رک: لغت نامه دهخدا، ذیل واژه لعل.
- ۳- رک: تحفه حکیم مومن، ذیل واژه لعل.
- ۴- رک: ترجمه فن شعر ارسطو، صص ۲۶-۲۸.

منابع

- ۱- آراتو، آنتونی: درآمدی بر زبان شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- ۲- ابوالقاسمی، محسن: پنج گفتار در دستور تاریخی، چاپ اول، کتابسرای بابل، بابل، ۱۳۶۷.

- ۳- ارسطو: فن شعر، ترجمه عبدالحسین زرین کوب، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۳.
- ۴- انوری: دیوان، به اهتمام پرویز بابایی. چاپ اول، نشرنگاه، تهران، ۱۳۷۶.
- ۵- بهار، «ملک الشعراء»، محمدتقی: سبک شناسی، چاپ هشتم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵.
- ۶- حافظ، شمس الدین محمد: دیوان، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ اول، زوار، تهران، ۱۳۲۰.
- ۷- حسینی، محمد مومن: تحفه حکیم مومن، چاپ دوم، [بی نا]، تهران، ۱۳۴۵.
- ۸- خاقانی: دیوان، به اهتمام سیدضیاء الدین سجادی، چاپ چهارم، زوار، تهران، ۱۳۷۳.
- ۹- خانلری، پرویز: تاریخ زبان فارسی، چاپ سوم، بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۵۴.
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، سازمان لغت نامه دهخدا، تهران، ۱۳۳۴.
- ۱۱- سعدی: کلیات، به تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ سوم، ققنوس، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۲- _____: غزلیات، به تصحیح و شرح خلیل خطیب رهبر، چاپ ششم، مهتاب، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۳- _____: بوستان، به تصحیح و شرح محمد خزائلی، چاپ پنجم، جاویدان، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۴- سنایی: دیوان، به تصحیح مدرس رضوی، چاپ سوم، کتابخانه سنایی، تهران، بی تا.
- ۱۵- فردوسی: شاهنامه، به تصحیح ژول مول، چاپ اول، نغمه، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۶- منوچهری: دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی. چاپ اول، زوار، تهران، [بی تا].
- ۱۷- مولوی: دیوان شمس، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، نگاه، تهران، ۱۳۷۷.